

# انسان‌ورزی دانشوران

به مناسبت انتشار کتاب «هانا آرنه و محبت به دنیا؛ سرگذشت یک زن بی‌وطن»

## فرهنگ رجایی

اشاره: به تازگی کتاب «هانا آرنه و محبت به دنیا، زندگی یک زن بی‌وطن» نوشته الیزابت یانگ بروئل با ترجمه فرهنگ رجایی به همت نشر مانش منتشر شده است. در این زیست‌نامه یانگ بروئل که در دوره دکترای شاگرد آرنه بود، با مهارت و دقت دانشوری، تصویرانگاره مفصل و همدلانه‌ای از تحول زندگی شخصی آرنه، از تولد تا مرگ و تحول بنای اندیشگی او از فلسفه و کلام به نظریه سیاسی و بالاخره به فلسفه را به تصویر می‌کشد. آنچه می‌خوانید گفتار فرهنگ رجایی، پژوهشگر شناخته‌شده علوم سیاسی و مترجم این کتاب است که در نشست هفتگی شهر کتاب در روز سه‌شنبه هشتم آذر ارائه شده است.

در بحث امروز به سه پرسش می‌پردازم: چرا سرگذشت آرنه با وضعیت کنونی ما چفت و بست دارد که من برگردان آن را مهم و مفید دانسته‌ام؟ تصویر ارائه شده در این کتاب چیست؟ اگر کتاب روایتی غنی از انسان‌ورزی دانشوران آرنه باشد، محتوای نظام اندیشگی وی چه عبرت یا عبرت‌هایی برای ما ایرانیان دارد؟

### غایت زندگی

پرسش اول برای من نقش مقدمه صحبت امروز را ایفا می‌کند. در پاسخ به آن پرسش بر دو مطلب تمرکز می‌کنم؛ مطلب اول اینکه پیش‌نگاشت من به تبع ارسطو این است که در هر چیزی غایتی است و غایت زندگی آدمی در روی زمین مقوله‌ای به جز انسان‌ورزی نیست که در سطح شخصی باعث برخورداری از حضور می‌شود و در سطح مراوده با دیگری (یعنی در عرصه‌های جمعی و همگانی) مصداق بازیگری به خود می‌گیرد. نتیجه منطقی چنین مفروضی این است که مفید و راهگشا خواهد بود اگر به دنبال شناخت و بحث درباره افرادی باشیم که می‌توانند الگو و سرمون برای انسان‌ورزی باشند. از این رو، هم بر آرنه تمرکز کرده‌ام و هم عنوان بحث امروز را «هانا آرنه و بازیگری» انتخاب کرده‌ام.

## بي در کجا

مطلب دوم مقدماتي اينکه بهانه براي عرضه بحث امروز نشر کتاب هانا آرنه و محبت به دنيا؛ سرگذشت يك زن بيوطن است. به گمان من آرنه بهرغم مشکلات و فراز و فرودهايي که داشته است به‌ويژه احساس «بيوطني»، نمونه‌اي روشن از کسي است که در دوره زندگي‌اش انسان‌ورزي کرد و لذا مي‌تواند هم مصداق حضور و هم مصدق بازيگري باشد. مفهوم «بيوطن» در زيرنويس کتاب را که به تعمد افزوده شده است پيام خاصي دارد و آن را بزرگ مي‌کنم و مي‌پرسم چرا اين واژه مهم است؟ هانا آرنه شهروند آلمان بود و بعد هم در سال ۱۹۵۱ شهروند امريکا شد، با وجود اين تا آخر عمر خود را بيوطن يا به بيان خودش «طردشده» (پِـرِاِيا) مي‌دانست. در عين حال، اين احساس بيوطني عمرانه مانع از انسان‌ورزي و بازيگري وي نشد. البته فقط هانا آرنه چنين نبود. مايلم از دو شخص معروف جديد ديگر که خود را بيوطن مي‌دانستند ياد مي‌کنم: اولي ژوزف کونراد (۱۹۲۴-۱۸۵۷) نويسنده معروف انگليسي اوکرايني‌تبار و معروف به بهترين داستان و نثرنويس انگليسي و دومي ادوآد سعید (۲۰۰۳-۱۹۳۵) نويسنده امريکايي فلسطيني‌تبار که از مشهورترين متفکران سده بيستم و از بنيانگذاران اصلي مطالعات «فرااستعمار» است. اما به عکس هانا آرنه، اين دو نويسنده طرافت‌هاي زندگي خود را به صورت «خودزيستنامه» براي ما به‌جا گذاشته‌اند. ادوآد سعید حتي عنواني براي کتابش انتخاب کرده است که در زمان نشر آن (۲۰۰۰)، مرا بسيار عصباني کرد چون آن را تا حدودي قدرناشناسانه يافتم. چرا بايد اين متفکر موفق و بسيار برجسته احساس «بي‌درکجايي» بکند. اما وقتي بيشتري با کتاب آشنا شدم و همچنين به ياد فقره زير از مقاله مهمش «در تبعيد»، افتادم به منطق دروني عنوان و بحثش پي‌بردم: «تبعيد به طور غريبي ... تجربه وحشتناکي است. گسستي جبران‌ناپذير بين نوع بشر و مأمّن بومي وي و بين خويشتن خويش انسان و خانه واقعي‌اش ايجاد مي‌کند؛ بر حزن فطري آن هرگز نمي‌توان چيره شد. ... دستاوردهاي تبعيدي [در خارج از وطن] به طور ابد کمتر از چيزي است که آدمي براي هميشه پشت‌سر گذاشته است.» (۲۰۰۰: ۱۸۰). از اين رو، دقت در انتخاب عنوان را تحسين کردم،

Out of Place که مترجم محترم روايت فارسي طرافت به خرج داده است و آن را به درست «بي‌درکجا» برگردان کرده است. سرنوشت اين سه شهير چه بسا سرگذشت بشريت در سده‌هاي اخير و به طور اخص سرگذشت ما ايرانيان در صد و پنجاه سال اخير باشد؛ احساس بي‌مأمّني، بيوطني و عدم تعلق عصبیت‌وار به يك سامان خاص. اگر نوسانات تاريخي و اجتماعي کشورمان را در سطح کلان سامان جمعي مرور کنيم، فقط

صورت‌برداری از يك سده گذشته نشانگر دو انقلاب مهم و سامان برهم زن، دو کودتای مهم و باز سامان برهم زن، يك جنگ عالم‌سوز که از هر دو جنگ معروف به جنگ‌های جهانی (اول ۱۹۱۹-۱۹۱۴ و دوم ۱۹۴۵-۱۹۳۹) طولانی‌تر بوده است. تعداد زیادی بحران‌های کوچک و بزرگ هم هست که در هر حال روند زندگی عادی کشور را دچار خلل کرده است، اما از ذکر آنها خودداری می‌کنم. به گمان من، طبیعی است که ایرانیان احساس بی‌وطنی و بی‌در کجایی داشته باشند. روایتی از زندگی سیدجمال اسدآبادی نماد مهم و قابل تعمیمی است از این پدیده. با اینکه وی اصلاً اهل همدان بود اما همه‌جا خود را «افغان» می‌خواند. وقتی از وی دلیل این پافشاری را پرسیدند بیان داشت که احساس ناامنی می‌کرده و برای آزاد بودن از گیرش‌ها و تعرض‌های اربابان حکومتی ایران خود را غیرایرانی می‌خوانده است. مهم‌ترین پیامد احساس بی‌وطنی و بی‌امنی، جریان مداوم صدساله تخلیه سرمایه مالی و مغزی است و به نظر پایان‌ناپذیر است. حس بی‌وطنی برای بسیاری با نابازیگری، نامولدی و زندگی پاندولی همراه است، اما وقتی زندگی این سه بزرگوار را مرور می‌کنیم، ظاهراً چون این احساس را تحویل گرفتند، به آن واقف بودند و خود را بزرگ‌تر از این وضع نامطلوب دیدن، توانستند بازیگری کنند و بالاتر از آن بازیگرانی سرنمون باشند. کتابی که مورد نظر بحث امروز ماست زندگی آرنت است که نه فقط بی‌وطن بود که خود را طردشده می‌خواند جامعه یهودی که وی به آن تعلق داشت مورد بدترین آزار تاریخی قرار گرفته بود. باوجود این، آرنت يك بازیگری کلان و موثر از خود به‌جا گذاشت، از این رو شاید برای ما الگویی کارآمد و مهم در اختیار بگذارد.

### سه مرحله حیات آرنت در دنیا

پرسش دوم درباره تصویرانگاره‌ای است از وی در کتاب عرضه شده است. کتاب روایت مفصلي از زندگی شخصی و حیات دانشوری هانا آرنت در اختیار می‌گذارد که برای معرفی به خواننده ایرانی، تصویری سه مرحله‌ای از زندگی آرنت را در آن عرضه می‌کنم. مرحله اول تصویری است از دوره رشد، طلبگی و تعلیم‌گیری هانا آرنت به عنوان دوشیزه‌ای از طبقه متوسط یهودی و اهل تحصیلات در آلمان که بیش از ربع اول سده بیستم را دربر می‌گیرد. آرنت با اینکه در هانور در ۱۹۰۶ به دنیا آمد اما این مرحله از عمر خویش در شهرهای کونیگزبرگ - يك شهر بندری در بالتیک که در آن زمان جزئی از پروس بود و حالا با نام کالینگراد بخشی از روسیه است - برلن، ماربورگ (شاگرد هایدگر)، هایدلبرگ (شاگرد یاسپرس) و برلن گذراند. دوشیزه‌ای غیرسیاسی و مشتاق ابتدا به کلام و بعد به فلسفه جهان باستان یونان و به ویژه امر سیاسی و معنای «مدنی بودن» و متمایز از اجتماعی بودن آدمی

بود. این نکته را در ارسطو کشف کرد و به وجهی به دغدغه عمرانه وی تبدیل شد. منظور این مطلب است که انسان به دلیل «نابسندگی بودن» حیوانی اجتماعی است و از این رو، به زندگی جمعی تمایل پیدا می‌کند، اما در عین حال به دلیل «انفرادی بودن»، حیوانی سیاسی و درست‌تر بگویم حیوانی مدنی است. این تمایز را باید بزرگ کرد. به‌رغم نابسندگی، آدمی موجودی جمعی است که موضوع جامعه‌پذیری، تبلیغات، رفتارشناسی با نگرش جامعه‌شناسی است. در این مقام مانند دیگر موجودات بنده عادت است، گرفتار دغدغه‌های دنیا و عقل حسابگر است. اما به دلیل توانشی که در انسان برای تشکیل زندگی مدنی هست، وقتی به گمان آرنست «زایش» یا به زبان فروغ فرخزاد «تولدی دیگر» در وی رخ داد، به انسانی تبدیل می‌شود که منفرد، یگانه و ویژه است. در این معنا، انسان موضوع مطالعه علم سیاست یا به تعبیر ارسطو، سرآمد علوم می‌شود. در این نوع نگرش، انسانیت آدمی در حضور دیگران

- که به مثابه آئینه عمل می‌کنند- آدمیت انسانی را تحقق می‌بخشد. آرنست به دنبال فهم این جنبه بود. از طرفی، با کشف استاد جوان و تازه نفسی که در دانشگاه‌های آلمان در حال ظهور بود - یعنی مارتین هایدگر- هر چه بیشتر به فلسفه روی آورد و به تشویق وی برای دوره دکتری خویش تحت نظر کارل یاسپرس از هایدلبرگ سر در آورد. در همین دوره بود که رساله خویش در مورد «محبت در اندیشه آگوستین قدیس» را به پایان برد. پس از اتمام دوره دکتری به زندگی راحل وارنهایگ علاقه‌مند شد که با این زایش دست و پنجه نرم می‌کرد؛ خانمی فعال در عرصه روشنفکری آلمان بود، اما تحولات سیاسی و فکری در آلمان از ۱۹۳۳ روند زندگی عادی وی را برهم زد و مرحله تازه‌ای از زندگی وی را آغاز کرد، یعنی دوره آوارگی. در این مرحله از زندگی‌اش هم‌سخن و مشوق آرنست مارتین هایدگر است. دوره آوارگی ربع دوم از زندگی آرنست و ربع دوم سده بیستم را اشغال کرد. تحولات آلمان به بروز جریان فکری، سیاسی و اجتماعی در آن کشور منجر شد که بعداً آرنست آن را «تام‌گرایی» خواند. یکی از پیامدهای مهم این جریان غیریت یهودیان و «یهودآزاری» بود. واکنش آن در میان یهودیان جریان پیچیده و قابل بحث «صهیونیسم» بود و همین جریان آرنست را به‌رغم تمایلات و علایق درونی سیاسی کرد. در فعالیت‌های سیاسی یهودیان در مبارزه با نازیسم و مشارکت در جنگ جهانی دوم درگیر شد. در واقع از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۶ دغدغه ذهنی آرنست «مساله یهودی» شد. هم‌سخن و مشوق وی کورت بلومفلد است که از افراد فعال صهیونیست در آن دوران بود. در این دوره آرنست در نهادهای مختلف یهودی و بین‌المللی برای کمک به آوارگان یهودی، به‌ویژه جوانان

یهودی فعالیت داشت. ده سال آخر نیمه اول سده بیستم، هانا آرنت در نیویورک بود و در جمع دیگر یهودیانی که خود را به جهان جدید رسانده بودند به فعالیت مطبوعاتی و روزنامه‌نگاری مشغول بود، به‌ویژه برای روزنامه‌ها و انتشارات یهودی. اما کشف مجدد کارل یاسپرس در ۱۹۴۵ به واسطگی یک گزارشگر «پارتیزان رویو» (ملوین لاسکی) چرخش مهمی را که آرنت نه فقط منتظر آن بود که به آن نیاز داشت در وی ایجاد کرد. این چرخش او را به دغدغه اولیه‌اش که فلسفه وجودی و تلاش آدمی در روی زمین است بازگرداند. در واقع در این زمان، جنگ تمام شده است و طبیعی است آرنت این پرسش را مطرح کند که وضع بشر در دنیای بعد از جنگ چیست و چه نوع سیاسی می‌تواند راهگشا باشد. در پنج سال بین

۱۹۴۵-۱۹۵۰ به این مقوله فکر می‌کرد که وضع بشر چیست و چه چیزی بر ذهن جهان «سنگینی» می‌کند. در پاسخ به این پرسش بود که آرنت کتابی تحت عنوان «سنگینی زمان» در انگلستان و «ریشه‌های تام‌گرایی» در آمریکا در سال ۱۹۵۱ نشر شد. به گمان من، این عنوان و این چرخش در ذهن آرنت دوره متناقض‌نمای بی‌وطنی اما در عین حال بازیگری وی را آغاز کرد و ربع سوم سده و بقیه عمر وی را در بر گرفت. مرحله تازه زندگی آرنت از ۱۹۵۱ آغاز شد و با دو اتفاق در زندگی‌اش همراه بود: از یلسو آرنت شهروند قانونی آمریکا شد و همین وی را توانمند کرد که به راحتی مسافرت کند و به اروپا بازگردد. از سوی دیگر کتاب ریشه‌های تام‌گرایی را عرضه کرد که باعث معروفیت و اعتبار فراوان وی گردید. در واقع از این زمان تا مرگش در ۱۹۷۵ دانشور و استاد دانشگاه بود و آثار مهمی از خود به‌جا گذاشت. هم‌سخن و مشوق وی در این مرحله کارل یاسپرس بود. درباره دوره سوم من به سه موضوع که وی درباره آنها مطالبی ماندگار به‌جا گذاشته است، اشاره می‌کنم: «سنگینی زمان» یا «تام‌اندیشی و تمامیت‌خواهی»؛ «حیات تلاش» و «دادگاه آیشن».

### سنگینی زمان ما

همان‌طور که اشاره شد، آرنت وضع بشر و چالش زمان بعد از جنگ جهانی دوم را در کتابی مطرح کرده است که عنوانش در نشر کتاب در انگلستان به خواست آرنت «سنگینی زمان ما» و در بقیه جهان «ریشه‌های تام‌گرایی» مقرر شد. تفسیر رایج از کتاب که تکرار می‌کنم بسیار معروف شد و شهرت فراوانی برای آرنت به ارمغان آورد این است که کتاب تفسیر و ردیه‌ای بر نظام نازی است. تفسیر من این است که چنین برداشتی خیلی دقیق نیست، چون نظام نازی در ۱۹۵۱ شش سال بود که نابود و بدنام شده بود. اما آرنت از تجربه نظام نازی بهره می‌گیرد تا حرف دیگری بزند: آرنت نگران بود که نگرش «تام‌اندیشی»

با از بین رفتن نظام نازی از بین نرفته است و هر لحظه در کمین است. به این دلیل بود که «نظام نازی و نظام استالینی اساساً یک نوع حکومت‌اند» (ص ۳۱۷). پس نکته آرنست بسیار فراتر از نظام نازی بود. از این جهت، آرنست با جریان مک‌کارتی در آمریکا نیز به مبارزه پرداخت و مرتب به خطر استالین و استالین‌گرایی توجه می‌کرد. به‌زعم آرنست، مسأله به شیوه تفکر و سلوک بازمی‌گردد که باورمندان به آن خودحقیقت‌پندار، گفتار و کرداری تام‌گرا و تمامیت‌خواه از خود به نمایش می‌گذارند و با غیریت کردن دیگری جنایاتی مرتکب می‌شوند که وی «جنایت علیه بشریت» می‌خواند. به‌زعم آرنست، «بی‌عدالتی، محرومیت دیگران از آزادی و امثال آن» را هر نظامی انجام می‌دهد. به بیان او، «جنایت علیه بشریت به شکلی در تخصص نظام‌های تام‌گراست. اگر این نوع جنایات اعلی را با یکسری جنایات طولانی و دراز که این رژیم‌های تام‌گرا بدون قید و شرط مرتکب می‌شوند - مثل بی‌عدالتی و استثمار و محروم کردن از آزادی و سرکوب سیاسی - خلط کنیم» به فهمی نادرست از وضع کنونی بشر می‌رسیم (به نقل از صص ۳۱۷ - ۳۱۸). پی‌آمد چنین شیوه تفکر و سلوک رفتاری الزاماً به نظامی با قاعده بازی همه با من می‌انجامد که به خود جرات می‌دهد برچسب‌های قضاوت‌آمیز بر دیگران بچسباند و تا بدانجا پیش برود که از شهروندان توده تکان‌پذیر بسازد و کسانی را که مهر غیریت زده است عناصر «زاید» اعلام کند و همان‌گونه که نمونه آلمان نازی به نمایش گذاشته است آنان را به کوره آدم‌سوزی بسپارد.

### حیات تلاش و حیات ذهن

آرنست بهترین مصداق نگرش تام‌گرایی را در «اردوگاه‌های متمرکز کار اجباری» می‌دید که در آن افراد بی‌گناه از گروه‌های اقلیت را «زاید» اعلام کرده و به بدترین و فجیع‌ترین وجه شکنجه می‌دادند و نابود می‌کردند. سنگینی زمان ما این است که در مقابل چنین جریان‌های مقاومت کنیم و با آن در ستیز باشیم. به یکسان دانستن نازیسم و استالینیزم بازگردیم که آرنست به مسلط شدن هر چه بیشتر آن ابرام می‌ورزید. اگر مقاومت در مقابل تام‌اندیشی نهی از منکر باشد، امر به معروف آن توجه کردن به «حیات تلاش» آدمی است که آرنست پس از کتاب ریشه‌ها جستار درباره آن را وجه همت دانشوری خویش قرار داد. وی «حیات تلاش» آدمی را در دو حوزه مورد بررسی قرار داد: یکی «حیات فعالیت» که در کتابی با همین عنوان در زبان آلمانی و با عنوان مشهورتر وضع بشر در دیگر زبان‌ها نشر داد و دیگری «حیات ذهن» که در کتابی با همین عنوان مورد بحث قرار داد. آرنست در این دو کتاب مرتباً از تمایزات ظریف در زندگی آدمی صحبت می‌کند. در وضع بشر، از تمایز کلان میان سه فعالیت «زحمت، کار، و عمل» یاد می‌کند

که برای برخورداری از يك زندگي بازيگرانه و کنشگرانه لازمند، مشروط بر اینکه حد و حدود و محلهاي اشتراك و نزاع میان آنها دریافت شود. برای این کار فهم ظرافت‌هاي تمايز در سه‌گانه‌هاي ديگر مانند «امرخصوصي، امرجمعي، و امرهمگاني» یا «خانوار، جامعه و سامان جمعي»، یا عرصه‌هاي «خصوصي، گروهی و عمومي» باید درك شود. کتاب حیات ذهن که بر اهتمام اندیشه‌ورزانه آدمي تمرکز است نیز از سه‌گانه عمده «تفکر، اراده، و داورى» بحث می‌کند که هر کدام به جاي خود با تمايزات سه‌گانه ديگر توضیح می‌شود. به طور نمونه باید از تمايز میان «تفکر، تعمق و تدبر» یا میان «مشاهده‌گري، ذهن‌باز و بیطرفی» آگاه بود.

### ابتدال شر

و درخصوص مطلب سوم يعني «دادگاه آيشمن» باید عرض کنم وقتی هانا آرنه به شدت مشغول تعمق در «حیات تلاش» بود، حتی اگر از درگیری‌اش در جنبش مدني سیاهپوستان امريکا یا فعاليت ضدجنگ ویتنام حرفي نزنیم، «پرونده آيشمن» مطرح شد. آدولف آيشمن (۱۹۰۶-۱۹۶۲) افسر نازي و از بازيگران اصلي درگیر در طرح نازي به عنوان «راه‌حل نهایی يهوديان» در آلمان بود که پس از جنگ در آرژانتين پناه گرفت اما توسط موساد کشف شد و به اسراييل بازگردانده شد. دادگاهی برای وي تشكيل شد که از ۱۱ آوريل تا ۱۵ آگوست ۱۹۶۱ (يعني به مدت تقريباً چهار ماه) به طول انجاميد. دادگاه آيشمن را به مرگ محکوم کرد. به ادعای دادستان و با حمايت حکومت وقت اسراييل آيشمن می‌بايست اعدام شود چون مقصر اصلي و شيطان مسلم اعلام شده بود. در این دادگاه هانا آرنه از سوي مجله ادبي، فرهنگي، انتقادي و بسيار وزين نیویورکر که از سال ۱۹۲۵ تاکنون نشر ميشود به عنوان خبرنگار شرکت داشت و درنهايت گزارشي نوشت که در چندین بخش در مجله چاپ شد. عنوان اصلي گزارش «آيشمن در اورشلیم» و زیر عنوان آن «ابتدال شر» بود. این گزارش بحرانی ده ساله در زندگي آرنه ایجاد کرد چون همه گروه‌هاي يهودي را عصباني کرد. کتاب لایه‌هاي متعدد در اخلاق روزنامه‌نگاری، دانشوري، سياسي و حتی حقوق را به چالش کشیده بود. برخلاف موضع رسمي دادگاه، آرنه مدعی شد که اولاً «شر مطلق» معنا ندارد و ثانياً يك انسان را مصداق شر مطلق دانستن با استدلال علمي، انساني و اخلاقي مغایرت دارد. البته درنهايت او نیز آيشمن را مجرم خواند و حتی با حکم نهایی دادگاه موافقت کرد اما نه با منطق و استدلال دادگاه اسراييلي. گناه اصلي به گمان آرنه این بود که آيشمن از فکر کردن یا به بیان وي گفت‌وگوي صامت با خويشتن خويشش خودداری کرده بود و به خود اجازه داده بود به قضاوت نهایی در مورد سرنوشت انسان بنشیند. آخرین فقره از کتاب مهم و ارزش

یادآوری دارد: «و درست همان‌گونه که شما از سیاستی حمایت کرده و آن را به اجرا گذاشتید که اعلام کرده بود نمی‌خواهد زندگی روی زمین را با یهودیان و تعدادی دیگر از ملیت‌ها شریک بشود - تو گویی شما و بالادستی‌های جناب‌عالی از این حق برخوردارند که تصمیم بگیرند چه کسانی حق دارند یا حق ندارند روی زمین زندگی کنند- ما درمی‌یابیم که نباید از هیچ‌کس و از هیچ‌یک از اعضای بنی نوع بشر انتظار داشته باشیم بخواهند زندگی روی زمین را با شما شریک شوند. این است علت و تنها علت اینکه شما باید اعدام شوید.» البته این رای نهایی برای کسانی که حقیقت‌دوستی و انسان‌ورزی را بر نمی‌تابیدند کافی نبود. هانا آرنت این تصور را القا کرده بود که در این بیت مولانا نهفته است: «موسی و فرعون در هستی تست/ باید این دو خصم را در خویش جست» (دفتر سوم: ۱۲۵۳). او از نگرش محبت‌ورزانه به خود، به دیگری و به دنیا دست نکشید و تا آخرین نفس در سال ۱۹۷۵ به نمایش گذاردن آن را ادامه داد. اینکه دانشور جدي و تربیت شده‌اش خانم الیزابت یانگ بروئل عنوان کتاب را «محبت به دنیا» خواند از این رو بود.

### مهم‌ترین توانش انسان

حالا به پرسش سوم برسم و اینکه از این تصویرانگاره پیچیده چه عبرتی باید گرفت؟ اگر به بی‌وطنی مزمَن که درد انسان جدید است بازگردیم و شدت داشتن آن را برای ایرانیان در یک سده گذشته در نظر داشته باشیم، چه بسا زندگی آرنت الگویی استوار برای انسان‌ورزی و بازیگری آن هم در وضعیتی که به هیچ‌وجه مشوق و حامی بازیگری نیست ارائه کرده باشد. همان‌طور که تصویر جامع یانگ از زندگی و دانشوری وی نشان می‌دهد، آرنت به ما نشان می‌دهد که به‌رغم بی‌وطنی می‌توان انسان‌ورز بود، با حضور زیست و در مراوده با دیگران و جهان بازیگر بود. با بینش و دانش درستی از لایه انفسی وضع بشر (کیستی انسان)؛ بینش و دانش مناسبی از لایه آفاقی وضع بشر (جهانی که انسان در دنیا برای خویش بنا می‌کند) و بالاخره فهم و دریافت درستی از وضع زمانه - یعنی مذهب مختار در جهانی که انسان برای خود در دنیا ساخته است - انسان‌ورزی کرد که به جای خود به حضور در رفتار شخصی انسان و بازیگری وی در مراوده با دیگری ترجمه شد. آرنت هم توصیه می‌کند و هم در رفتار خود نشان می‌دهد که انسان قادر است به و رای تمام ناملايمات برود و در واقع آرنت انسانی عمل کردن را مهم‌ترین توانش انسان می‌داند که به وی اجازه می‌دهد به و رای همه مقولات تصادفی از جمله نژاد، فرهنگ، دین، ایدئولوژی برود. این موضع آرنت یادآور این بصیرت حضرت حافظ است که «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است» (غزل ۳۷: ۲). توجه شود که احترام و اعتباربخشی به ارزش‌ها با آویزان شدن و ابزار کردن



آنها متفاوت است و در اینجا حافظ از این گیرشها صحبت می‌کند. آرنه از این گیرشها خود را آزاد کرده بود و حضور در انسان‌ورزی را به کمک فلسفه وجودی متعهد به وضعیت شرطی انسان (هم از جهان تاثیر می‌گیرد و هم بر آن تاثیر می‌گذارد) به کمک «تفکر» یا گفت‌وگویی شخص با خویشتن خویش تضمین می‌کند (آرنه جزئیات آن را در کتاب‌های وضع بشر و حیات ذهن بخش تفکر توضیح داده است). و بازیگری در انسان‌ورزی را از یکسو با بینش «محبت به دنیا» و به کمک تعمق و تفحص در حیات فعالیت مادی در ارتباط با دنیا (آرنه در تمام آثار خود موضع قدرشناسانه خود را در رابطه با زندگی دنیایی به نمایش گذارده است و اصولاً کتاب حاضر تصویر جامعی از این نحوه برخورد است و سومی را با بینش «داوری» و به کمک مشاهده‌گری بیطرفانه به انجام می‌رساند (آرنه جزئیات آن در نحوه داوری خویش نسبت به دادگاه آیشن و هم در بخش داوری از کتاب حیات ذهن به‌جا گذاشته است).

**استاد و پژوهشگر علم سیاست**

---

با کشف استاد جوان و تازه نفسی که در دانشگاه‌های آلمان در حال ظهور بود - یعنی مارتین هایدگر - هر چه بیشتر به فلسفه روی آورد و به تشویق وی برای دوره دکترای خویش تحت نظر کارل یاسپرس از هایدلبرگ سر در آورد.

کشف مجدد کارل یاسپرس در ۱۹۴۵ به واسطگی یک گزارشگر «پارتیزان رویو» (ملوین لاسکی) چرخش مهمی را که آرنه نه فقط منتظر آن بود که به آن نیاز داشت در وی ایجاد کرد. این چرخش او را به دغدغه اولیه‌اش که فلسفه وجودی و تلاش آدمی در روی زمین است بازگرداند. احترام و اعتباربخشی به ارزشها با آویزان شدن و ابزار کردن آنها متفاوت است و در اینجا حافظ از این گیرشها صحبت می‌کند. آرنه از این گیرشها خود را آزاد کرده بود و حضور در انسان‌ورزی را به کمک فلسفه وجودی متعهد به وضعیت شرطی انسان (هم از جهان تاثیر می‌گیرد و هم بر آن تاثیر می‌گذارد) به کمک «تفکر» یا گفت‌وگویی شخص با خویشتن خویش تضمین می‌کند.

## در جستجوی امید برای زندگی

## علی اصغر محمدخانی

هانا آرنت در جهان و ایران فیلسوفی شناخته شده است. او یکی از معدود زنان فیلسوف در تاریخ است که از نظرگاه فلسفی و سیاسی به انسان و مشکلاتش در قرن جدید و گذشته پرداخته است. آرنت به مباحث و مسائل مهمی نظیر توتالیتاریسم، خشونت، قدرت، انقلاب و محبت می پردازد و آثارش در این خصوص یکی از منابع اصلی صاحب نظران است. الیزابت یانگ بروئل در «هانا آرنت و محبت به دنیا، زندگی یک زن بی وطن» در واقع، زندگینامه ای درباره آرنت نوشته است. بروئل که در دوره دکترا شاگرد هانا آرنت بوده، با دقت و مهارت و وسواس فراوان و دانش پُرمايه در چهار، پنج فصل تصویر مفصلي از تحول زندگی شخصی استاد خود ارائه داده است. در واقع، او می کوشد تحول بنای اندیشگی آرنت را از تولد تا مرگ، از فلسفه و کلام به نظریه سیاسی و بالاخره به فلسفه به تصویر بکشد. پیش از این، کتاب دیگری با عنوان «هانا آرنت: زندگی یک روایت است» هم از ژولیا کریستوا و با ترجمه دکتر محمود مقدس در ایران منتشر شده است. در این کتاب کریستوا با زبانی موجز و گاه پیچیده آرنت را متفکری معرفی می کند که به قصد یافتن امیدی برای زندگی، شرایط و وضعیت بشر را در جهان امروز توصیف می کند.

هانا آرنت به رابطه فلسفه و سیاست بسیار پرداخته است؛ هم در زندگی خود هم در آثارش. او فیلسوفی شناخته شده است که با انگیزه عشق به جهان در پی تحقق بخشیدن به روند زندگی و گریز از عدم تعلق است. او مهرورزی و دوستی را توصیه و تبیین می کند که امر انسانی با هیچ ابزاری به جز مهرورزی و دوستی تحقق نمی یابد. از این رو، مساله مهرورزی و دوستی را بسیار حائز اهمیت می داند. برای هانا آرنت انسان ورزی، محبت و دوستی فضیلت نیست، بلکه قاعده ای برای زندگی بوده است. می توان گفت، امروز یکی از حلقه های گمشده در سیاست، فرهنگ، اقتصاد و دیگر امور در جریان در ایران همین مهرورزی و دوستی است. پس، باز کردن و تحلیل کارهای هانا آرنت برای ما بسیار مهم است.

کتاب «هانا آرنت و محبت به دنیا» چند بخش دارد؛ بخش اول از ۱۹۰۶ تا ۱۹۳۳ زندگی آرنت را در بر می گیرد و تقریباً ۲۷ سال زندگی او را در سه گفتار دنبال می کند: گفتار اول «کودک ما»، گفتار دوم «سایه ها»، گفتار سوم «زندگی یک زن یهودی». بخش دوم کتاب از ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۱ را در بر می گیرد و از سه گفتار تشکیل شده است: گفتار چهارم «افراد بی وطن» که از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۱ را در زندگی آرنت دنبال می کند، گفتار پنجم «وفاداری نشانه ای از حقیقت» (۱۹۴۱-۱۹۴۸)،

گفتار ششم «چهره خصوصی در زندگی عمومی» (۱۹۴۸-۱۹۵۱). بخش سوم کتاب نیز زندگی آرنست را از ۱۹۵۱-۱۹۶۵ دنبال می‌کند. گفتار هفتم کتاب «احساس منزل و مأوا در دنیا» و گفتار هشتم «درمان پسینی» است که به «آی‌شمن در اورشلیم» می‌پردازد. بخش چهارم کتاب دو گفتار است: یکی «امریکا در ظلمت» و دیگری «نه دیگر و نه هنوز: حیات ذهن.»

معاون مرکز فرهنگی شهر کتاب

## فیلسوفانه زندگی کرد

### محسن آزموده

نخستین آشنایی‌های جدی فارسی‌زبانان با اندیشه‌ها و آثار هانا آرنست به لطف ترجمه‌های خوب و خواندنی استاد عزت‌الله فولادوند از دو کتاب او یعنی خشونت (چاپ فارسی ۱۳۵۹) و انقلاب (۱۳۶۱) صورت گرفت. چندی بعد در سال ۱۳۶۶، محسن ثلاثی، مترجم ارزنده و پرکار حوزه علوم انسانی، ترجمه‌ای از ویراست انگلیسی کتاب توتالیتاریسم او ارائه کرد. تا این زمان شناخت ما از آرنست عمدتاً به عنوان یک متفکر سیاسی بود. مقاله‌ای هم که دکتر حسین بشیریه در سال ۱۳۷۵ درباره آرنست در فصلنامه سیاسی-اقتصادی نوشت، چنان که از عنوانش برمی‌آید، به اندیشه‌های سیاسی او اختصاص داشت. البته خود آرنست هم از اینکه «فیلسوف» خوانده شود، ابا داشت و در جایی گفته ترجیح می‌دهد، یک «متفکر سیاسی» قلمداد شود. اما واقعیت این است که آرنست به معنای واقعی کلمه یک فیلسوف است.

شناخت ایرانیان با آرنست فیلسوف به اواخر دهه ۱۳۸۰ و ترجمه‌های مسعود علیا از آثار فلسفی‌تر او همچون وضع بشر (۱۳۸۹) و حیات ذهن (۱۳۹۲) بازمی‌گردد، همزمان آثار متعددی درباره کلیت اندیشه آرنست به فارسی ترجمه شد که نشان می‌داد اندیشه سیاسی آرنست با دیدگاه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی او پیوسته است. آرنست حتی در سیاسی‌ترین کتاب خود، «آی‌شمن در اورشلیم: گزارشی درباب ابتذال شر» (۱۳۹۸)، ترجمه زهرا شمس) برای توضیح رفتار آی‌شمن از عاملان و طراحان اصلی راه‌حل نهایی برای از بین بردن یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم، استدلالی فلسفی ارائه می‌کند و مدعی می‌شود که جنایتکارانی چون آی‌شمن توانایی تفکر و اندیشیدن ندارند.

امروز و با گذشت چندین دهه از مرگ هانا آرنست، آنچه بیش از هر چیز جلب‌توجه می‌کند آن است که هانا آرنست، نه فقط فیلسوفی تمام‌عیار است

که در عرصه‌های مختلف فلسفه همچون معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، فلسفه اخلاق و فلسفه سیاست مباحثی روزآمد و متناسب با شرایط روزگار ما دارد، بلکه مهم‌تر از آن متفکری است که فیلسوفانه زندگی کرده یعنی در زمان‌های بسیار دشوار، به ایده‌ها و اندیشه‌های خود پایبند بوده و مسئولیت خود به مثابه يك انسان اخلاقمدار را فراموش نکرده و هیچ‌گاه حقیقت را فدای مصلحت یا مناسبات قدرت نکرده است.

□□□□□□ □□□□□□ 12 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ :□□□□